

هر اتفاقی دلیلی دارد

و دروغ‌های دیگری که دوست داشته‌ام



نشر میلکان

پیشگفتار

۷

فصل یکم

تشخیص. ۱۵

فصل دوم

درس عبرت. ۲۷

فصل سوم

حقه‌های جادویی. ۴۱

فصل چهارم

فصل‌ها. ۵۱

فصل پنجم

تسلیم. ۶۵

فصل ششم

شادی کریسمس. ۹۵

فصل هفتم

یقین. ۱۱۱

فصل هشتم

دوران بازگشت. ۱۲۹

فصل نهم

دوره‌ی عادی. ۱۴۳

پیوست‌ها و قدردانی

۱۶۵

شاخه‌ای از مسیحیت وجود دارد که وعده‌ی برطرف کردن مصیبت‌ها را می‌دهد. نام‌های زیادی دارد؛ اما بیش از همه لقب «کیشِ رفاه»^۱ گرفته است، به خاطر این ادعای جسورانه‌اش که خداوند، خواست قلب‌تان را به شما عطا می‌کند: پول در بانک، بدنی سالم، خانواده‌ای شکوفا و شادی بی‌حد و حصر.

من در چمنزارهای مَنیتوبا^۲ در کانادا بزرگ شدم و دورتادورم جوامع منونیتی^۳ بودند. در اردوگاه انجیل آنا‌بپتیستی^۴ در مورد نجات بینوایی از اهالی الجلیل^۵ آموختم که می‌گفت زندگی خوب زندگی ساده است. اکثر منونیتی‌ها عرق‌چین و درشکه را مدت‌ها قبل کنار گذاشتند؛ ولی نگرانی‌های‌شان را در مورد زیاده‌خواهی زندگی مدرن حفظ کردند. همه پدربزرگی داشته‌اند که یک بار ماشین جدید پرزرق و برقی را با سیاه‌کردن سپرهایش داغان کرده تا روکشش را بکشد و می‌دانسته است که مقدس‌ترین کلمات، خارج از کتب مقدس این است که «تو حراجی خریدمش». اما وقتی حدود هجده سالم بود، داستان‌هایی در مورد نوعی دیگر از ایمان شنیدم که دستورالعملی برای موفقیت داشت. بیست و پنج سالم که شد، مدتی بود در کشور به مسافرت و مصاحبه با مشاهیر کیش رفاه مشغول شده بودم. نهایتاً، نخستین تاریخچه‌ی این جنبش را از ابتدا تا پایان نوشتم.

سال‌ها با کشیش‌هایی تلویزیونی صحبت کردم که مدعی بودند آواز مذهبی تضمین می‌کند چگونه پول قدسی به دست آورید. من دست در دستان افرادی در ویلج‌های‌شان، در محراب برای درمان دعا کردم. فکر می‌کردم دارم تلاش

1. Prosperity gospel
2. Manitoba

3. Mennonite؛ یکی از فرقه‌های مسیحیت.

4. Anabaptist؛ یکی از فرقه‌های مسیحیت.

5. Galilee؛ شهری در شمال فلسطین.

می‌کنم بفهمم چگونه میلیون‌ها انسان در امریکای شمالی شروع کرده‌اند به بیش‌تر خواستن از خدا. چگونه آن‌ها زندگی تجملاتی را پاداش رفتار خوب‌شان می‌دیدند؟ به هر حال، این جنبش در فرهنگ عمومی به‌خاطر جیم^۶ و تمی فی بکر^۷ شناخته می‌شد. آن دو عملاً پادشاه و ملکه‌ی کشیش‌های تلویزیونی در دهه‌ی ۱۹۸۰ بودند. وقتی جیم به کلاهبرداری مالی محکوم شد، امپراتوری رسانه‌ی آن‌ها فرو ریخت. این رسوایی در ذهن مردم این ایده را محکم کرد که کیش رفاه اساساً عبارت است از داستان شیرهای طلاکاری‌شده‌ی آب، کت‌های ضخیم از پوست راسو و ست کردن مرسدس بنز زن و شوهر.

و من دریافتم که کیش رفاه، مردم، به‌خصوص رهبران‌شان را تشویق می‌کند که جت‌های شخصی و خانه‌های چندین میلیون‌دلاری را به‌عنوان شاهی بر عشق خداوند بخرند. اما همچنین اشتیاقی به نجات دیدم. مؤمنان می‌خواستند از فقر، سلامتی ربه‌زوال و این احساس که زندگی‌های‌شان تشت‌هایی نشت‌کرده است، نجات یابند. برخی مردم خودرو بنتلی^۸ می‌خواستند؛ اما بیش از آن، آسودن از زخم‌های گذشته و دردهای کنونی را طلب می‌کردند. مردم خواستار رهایی از تشخیص‌های یأس‌آور پزشکی بودند. آن‌ها می‌خواستند خداوند از نوجوانان آشفته و ازدواج‌های بی‌نتیجه‌شان نجات‌شان دهد. آن‌ها برای تاراندن چیزهایی که ناگهان سر برمی‌آورند، به‌دنبال طلسم‌هایی بودند. آن‌ها در برابر چیزهایی که زهور زندگی‌های‌شان را از هم گسسته بود، اندکی قدرت می‌خواستند.

کیش رفاه نوعی عدالت‌شناسی الهی است، توضیحی بر مسئله‌ی شر. پاسخی است به سؤالاتی که زندگی ما را از هم می‌پاشد: چرا برخی مردم درمان می‌شوند و برخی مردم نمی‌شوند؟ چرا برخی افراد می‌پرند و روی پاهای‌شان فرود می‌آیند؛ ولی دیگران تا انتها سقوط می‌کنند؟ چرا برخی کودکان در گهواره‌های‌شان

می‌میرند و برخی تلخ‌روانان، تا زمان دیدن نتیجه‌های‌شان هم زندگی می‌کنند. کیش رفاه به جهان، آن‌گونه که هست، می‌نگرد و وعده‌ی راه‌حل می‌دهد. تضمین می‌دهد که ایمان، همواره راهی می‌گشاید.

دوست دارم بگویم من در کیش رفاه چیزی آن‌قدر بیگانه و وحشتناک یافتم که از آن برحذر شدم. اما آن‌چه یافتم، هم آشنا بود و هم به‌طرزی دردناک شیرین: این وعده که می‌توانم زندگی‌ام را التیام بخشم، فقدان‌هایم را به حداقل برسانم و بر موفقیت‌هایم تکیه کنم. چند بار از اطمینان‌های هولناک ناشی از این باور چشم‌گرداندم؛ درعین حال، به همان میزان مشتاق آن‌ها بودم. من کیش رفاه خود را داشتم: بوته‌ی علفی قدکشیده و شکوفا با باقی چیزها.

من که در دهه‌ی سوم زندگی‌ام ازدواج کردم و در دهه‌ی چهارم، کودکی داشتم، بلافاصله پس از فراغت از تحصیل، در دانشگاه محل تحصیلم شغلی به‌دست آوردم. نفسم از احتمالات و راه‌های پیش‌رو می‌گرفت. در واقع، یادآوری این‌که چه احساسی بود، دشوارتر می‌شود؛ اما فکر نمی‌کنم هرگز چیزی به‌سادگی غرور بود. اطمینان بود، ساده و بی‌آلایش. اما خداوند برنامه‌ای ارزشمند برای من داشت که در آن، هر عقب‌ماندنی هم گامی به جلو بود. من از خدا می‌خواستم تنها با اندکی تأیید درخشان در طول مسیر، مرا خوب و باایمان سازد. اگر سختی‌ها فقط میان‌برهایی در سفر طولانی زندگی‌ام بودند، هیچ چیز مسئله‌ای نبود. باور داشتم که خداوند راهی خواهد گشود.

دیگر آن باور را ندارم.

یک لحظه فردی معمولی بودم با مشکلاتی معمولی؛ لحظه‌ی بعد فردی مبتلا به سرطان. قبل از آن‌که ذهنم بتواند آن‌را درک کند، سرطان آمده بود، در حال رشد بود، تا جایی که تمام فضایی را که تصورم می‌توانست به آن دست یابد، اشغال کرد؛ واقعیتی تازه و ناخواستی. همه‌چیز تقسیم شد به قبل از سرطان و بعد از آن.

6. Jim

7. Tammy Faye Bakker

8. Bentley، تولیدکننده‌ی انگلیسی خودروهای لوکس.